



Research Article

A Consideration and Critique of the Validity of the Principle of Grace

Seyyed Jaaber Mousavirad¹

Received: 03/10/2021

Accepted: 29/11/2021

Abstract

The majority of Shiite and Mu'tazilite theologians have endorsed the validity of the principle of grace (*qā'idat al-luṭf*). In this paper, I begin with an account of the principle of grace. It turns out that things by which compliance with God is enabled can be proved by the principle of "enablement" (*tamkīn*), and once these come to exist, the principle of grace arises as additional to the principle of enablement. Next, I consider the validity of the principle of grace. The theory seems to face serious challenges. First, it is necessary by light of human reason that God should create things without which obedience of God is not possible, but human reason never rules that God should create what makes one closer to obedience. Instead, sometimes God's wisdom requires that He does not exhibit grace as a test for His servants. Second, there are things which, by the principle

1. Assistant professor, Department of Islamic Philosophy and Kalam, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. mousavirad@atu.ac.ir.

* Mousavirad, S. J. (2022). A Consideration and Critique of the Validity of the Principle of Grace. *Journal of Naqd va Nazar*, 27(105), pp.139-159. Doi: 10.22081/jpt.2021.62033.1873

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

of grace, should have come into existence, but they have never existed. To solve the second problem, one might claim that the principle of grace does not encompass personal instances of grace, but the proposed solution faces its own sorts of problems.

Keywords

The principle of grace (*lutf*), principle of enablement (*tamkīn*), accomplishing grace (*al-lutf al-muḥaṣṣil*), grace that brings nearer (*al-lutf al-muqarrīb*), necessity of sending prophets, necessity of divine rewards and threats.

مقاله پژوهشی

بررسی و نقد اعتبار قاعده لطف

سید جابر موسوی‌راد^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱

چکیده

بیشتر متکلمین شیعه و معتزله اعتبار قاعده لطف را پذیرفته‌اند. در این مقاله، ابتدا مفهوم قاعده لطف تبیین می‌گردد. با توضیحات این مقاله روشن می‌شود اموری که امکان اطاعت خداوند را فراهم می‌کنند با اصل «تمکین» اثبات می‌شوند و بعد از وجود این امور، قاعده لطف به‌عنوان اصلی زائد بر اصل تمکین مطرح می‌شود. در مرحله بعد، اعتبار قاعده لطف مورد بررسی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد این نظریه با چالش‌های جدی مواجه باشد. اولین نقدی که می‌توان بر این نظریه مطرح کرد این است که عقل انسان ضروری می‌داند که خداوند اموری را که بدون آن‌ها اطاعت ممکن نیست، ایجاد کند؛ اما عقل هرگز حکم نمی‌کند که خداوند باید هر چیزی را که موجب نزدیک شدن به اطاعت می‌شود، به وجود آورد؛ بلکه گاهی حکمت خداوند اقتضا می‌کند تا به‌جهت آزمایش بندگان، مصادیق لطف را ایجاد نکند. دومین انتقادی که نسبت به این قاعده می‌توان مطرح کرد این است که مواردی را می‌توان یافت که طبق قاعده لطف باید در جهان تحقق می‌یافت، ولی هرگز وجود نیافته است. برای حل مشکل دوم ممکن است کسی مدعی شود که قاعده لطف شامل الطاف شخصی نمی‌شود، ولی این راه‌حل هم با مشکلات خاص خود مواجه است.

کلیدواژه‌ها

قاعده لطف، اصل تمکین، لطف محصل، لطف مقرب، ضرورت بعثت، ضرورت وعد و وعید.

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. mousavirad@atu.ac.ir

* موسوی‌راد، سید جابر. (۱۴۰۱). بررسی و نقد اعتبار قاعده لطف. فصلنامه علمی پژوهشی نقد و نظر، ۲۷(۱۰۵)،

Doi: 10.22081/jpt.2021.62033.1873

صص ۱۳۹-۱۵۹.

مقدمه

یکی از قواعد کلامی که بیشتر متکلمان عدلیه (شیعه و معتزله) آن را پذیرفته‌اند، قاعده لطف است. مفاد قاعده لطف این است: انجام هر فعلی که انسان را به اطاعت خداوند نزدیک نموده و از انجام معصیت بازدارد، بر خداوند واجب است (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۶؛ حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶). بسیاری از متکلمین شیعه در ضمن کتب کلامی خویش به این اصل پرداخته و تلاش کرده‌اند با استناد به اصولی نظیر حکمت یا جود و کرم خداوند، ضرورت عقلی قاعده لطف را اثبات نمایند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، صص ۲۷۷-۲۷۸؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ص ۵۹). همچنین برخی معتقدند قاعده لطف ثمرات کلامی متعددی نظیر وجوب بعثت انبیا (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۳)، لزوم عصمت انبیا (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۷)، ضرورت وعده و وعید (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۶۳)، حسن آلام ابتدایی (حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۴) و ... را دارا می‌باشد.

در مقابل، چنانکه در ضمن این مقاله روشن می‌شود، نقدهایی نسبت به اعتبار قاعده لطف بیان شده که برخی از آن‌ها توسط علمای علم اصول شیعه مطرح شده است (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، صص ۳۶۷-۳۶۴). مقالاتی نیز که در دوران معاصر در رابطه با قاعده لطف تدوین شده‌اند، عمدتاً از اعتبار این قاعده دفاع کرده‌اند (خرازی، ۱۳۸۳؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲). گرچه برخی هم نقدهایی نسبت به این قاعده مطرح نموده‌اند (غنوی و زارعی، ۱۳۹۲؛ کریمی، ۱۳۹۴).

نوآوری این مقاله بدین جهت است که اولاً تلاش می‌کند با استفاده از عبارات متکلمین، تصویر درست و دقیقی از این قاعده ارائه دهد. چنانکه در ادامه روشن می‌شود، از عبارات متکلمین استفاده می‌شود که بین اصل تمکین و قاعده لطف تفاوت وجود دارد. ثانیاً این مقاله با بررسی دقیق ادله مدافعین و مخالفین تلاش می‌کند با روشی تحلیلی-انتقادی به نقد دیدگاه مدافعین اعتبار قاعده لطف پرداخته و نشان دهد که نه تنها ایجاد الطاف ضرورت عقلی ندارند، بلکه عدم ایجاد لطف در برخی موارد ضروری است. ثالثاً بعد از نقد قاعده لطف بر مبنای ادله عقلی، اثبات خواهد شد بسیاری از ثمراتی که برای قاعده لطف بر شمرده‌اند، با استفاده از اصول دیگر عقلی اثبات می‌شود و نیازی به قاعده لطف نیست.



نظر
نقد

سال بیست و هشتم، شماره اول (پیاپی ۱۰۵)، بهار ۱۴۰۱

۱. تبیین قاعده لطف

لطف در لغت به هرگونه خوبی کردن، نیکی کردن و اِکرام اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۲۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۱۶)؛ اما در اصطلاح علم کلام، لطف معنای خاصی دارد و به هرگونه خوبی و نیکی کردنی گفته نمی‌شود، بلکه لطف «به هر چیزی اطلاق می‌شود که به واسطه آن، مکلف به انجام فعل اطاعت خداوند نزدیک شده و از انجام معصیت دور شود. همچنین لطف باید بهره‌ای در تمکین نداشته باشد و انسان را به اجبار و اندارد». (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۶؛ حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

این تعریف دلالت بر این دارد که طبق تصریح برخی از متکلمین، قاعده لطف مربوط به الطاف دینی است و ربطی به امور دنیایی ندارد. در علم کلام، مصالح مربوط به دنیا در ذیل قاعده اصلح بررسی می‌شود و قاعده لطف، مربوط به مصالح دینی است. البته باید توجه کرد که «لطف» اصطلاح خاص کلامی است و به هر مصلحت دینی اطلاق نمی‌شود؛ بلکه چنانچه گذشت، مقصود از الطاف تنها اموری است که در مسیر انجام یا نزدیک شدن به فعل اطاعت از خدا و پرهیز از معصیت هستند (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، صص ۲۹۸-۲۹۷).

نکته دیگری که از این تعریف به دست می‌آید، تفاوت لطف با اصل «اختیار» و اصل «تمکین» است. اصل اختیار به این معنا است که انسان برای اطاعت از خداوند باید دارای اراده آزاد بوده و مجبور نباشد. با وجود اختیار، اگر کسی بخواهد از خداوند اطاعت نماید، نیازمند دو دسته امور است:

الف: اموری که بدون آن‌ها نمی‌توان از خداوند اطاعت نمود؛ به‌عنوان نمونه، اگر خداوند راه سعادت را به انسان نشان ندهد و تکالیفی را بر عهده بشر نگذارد، انسان نمی‌تواند خداوند را اطاعت کند. ایجاد اموری که بدون آن‌ها انجام تکلیف ممکن نیست بر خداوند واجب است، اما این امور با اصل لزوم «تمکین» اثبات می‌شوند، نه «لطف». تمکین به این معنا است که انسان برای اطاعت از خداوند، باید توانایی و شرایط لازم و کافی را داشته باشد. لطف، حقیقتی اضافه و زائد بر اصل تمکین است.

ب: اموری که بدون آن‌ها اطاعت از خداوند ممکن است، اما ایجاد آن‌ها انسان را به





اطاعت خداوند نزدیک‌تر کرده و از انجام گناهان دور می‌کند. اصطلاح کلّامی لطف به این موارد اطلاق می‌شود، نه امور مربوط به اصل تمکین.

برای اشاره به امور تمکین‌دهنده مثل اصل تکلیف، می‌توان از اصطلاح «اصل تمکین» استفاده کرد^۱ و در مقابل، برای اشاره به امور نزدیک‌کننده به طاعت که زائد بر اصل تمکین هستند، متکلمین شیعه «قاعده لطف» را مطرح کرده‌اند. در مورد اصل تکلیف، بدون تکلیف امکان اطاعت از خداوند ممکن نیست؛ لذا وجوب تکلیف قبل از قاعده لطف اثبات می‌شود، نه این که از ثمرات قاعده لطف باشد (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۴۲). برای روشن شدن تفاوت بین اصل تمکین و قاعده لطف، ضرورت تکلیف را در نظر بگیرید؛ بدون نشان دادن راه سعادت و وجود تکالیف شرعی، انسان‌ها نمی‌توانند خداوند را اطاعت کنند. بنابراین، ضرورت تکلیف با اصل تمکین اثبات می‌شود. اما به تعبیر متکلمین اسلامی، قاعده لطف اصلی زائد بر اصل تکلیف است و بعد از وجود تکلیف مطرح می‌شود (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸). اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا صرفاً ایجاد اموری که بدون آن‌ها امکان اطاعت خداوند ممکن نیست، بر خداوند واجب است؟ یا این که علاوه بر این امور تمکین‌دهنده، طبق قاعده لطف، واجب است خداوند هر چیزی که انسان را به اطاعتش نزدیک و از معصیت وی دور می‌نماید، ایجاد کند؟

قبل از پاسخ به این پرسش لازم است به تقسیم‌بندی لطف (به اعتبار حالت مکلف) به لطف محصل و مقرب اشاره کرد. اگر انسان از این لطف بهره‌برداری کند و به واسطه آن اطاعت خداوند را انجام دهد، به آن لطف محصل می‌گویند؛ اما اگر این لطف به مرحله تحقق نرسد و صرفاً زمینه ایجاد هدایت و اطاعت را ایجاد کند، به آن لطف مقرب می‌گویند. ولی باید توجه کرد که هر دو نوع لطف، بعد از اصل تمکین و وجود تکلیف مطرح می‌شوند (حلی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۸-۱۰۶؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۶). در واقع این

۱. اینکه در کنار قاعده لطف، قاعده دیگری به نام تمکین وجود دارد، از عبارات بسیاری از متکلمین استفاده می‌شود. از جمله اینکه شیخ طوسی می‌گوید: «قاعده لطف جدا و منفصل از قاعده تمکین است» (طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۳۱).

تقسیم‌بندی، خود لطف را به دو نوع تقسیم نمی‌کند، بلکه لطف یک حقیقت است و آن هر چیزی است که انسان را به انجام اطاعت نزدیک و از انجام معصیت دور کند، اما این حقیقت به اعتبار این که مکلف از آن بهره برد یا نه، به این دو نوع تقسیم می‌شود (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۹۱؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۶۷).

۲. دلایل قاعده لطف

دلایل ارائه شده بر اثبات قاعده لطف عبارت‌اند از:

۱. مهم‌ترین دلیلی که بر ضرورت قاعده لطف اقامه شده این است که عدم ایجاد مصادیق لطف، موجب نقض غرض خداوند از اطاعتش شده و با حکمت الهی در تنافی است.

خداوند می‌خواهد بندگان اطاعت او را انجام داده و از معاصی به دور باشند. اگر خداوند بداند مکلف اطاعت را انتخاب نمی‌کند یا این که معصیت را ترک نمی‌کند مگر با انجام فعل خاصی و آن فعل مشقت خاصی نداشته باشد، حکمت خداوند مقتضی است که آن را انجام دهد. اگر خداوند این کار را انجام ندهد، این با حکمت الهی در تنافی بوده و نقض غرض است؛ مانند این که کسی می‌خواهد دیگران را به میهمانی دعوت کند و می‌داند که میهمان در مجلس وی حاضر نمی‌شود، مگر این که میزبان نماینده‌ای را به نزد میهمان بفرستد یا این که نوعی ادب و خوش‌رویی خاصی با میهمان داشته باشد و این کار موجب ایجاد خواری در خود میزبان نیز نمی‌شود؛ در اینجا به لحاظ عقلی بر وی لازم است این کارها را انجام دهد، وگرنه نقض غرض از دعوت و میهمانی صورت می‌گیرد. به همین نحو، اگر خداوند بداند که با انجام کاری خاص انسان به اطاعت خداوند نزدیک می‌شود و آن را انجام ندهد، نقض غرض صورت می‌گیرد (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، صص ۲۷۸-۲۷۷).

۲. دلیل دیگری که برای ضرورت لطف ارائه شده این است که ایجاد هر چیزی که موجب اطاعت از خداوند بشود (مصادیق قاعده لطف)، مصادیق جود و کرم خداوند است. شیخ مفید، بر این مبنا قاعده لطف را معتبر می‌داند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ص ۵۹).





۳. نقد قاعده لطف

از نگاه نگارنده، به لحاظ عقلی تنها می‌توان ضرورت اصل تمکین را اثبات نمود، نه قاعده لطف را. نسبت به موارد تمکین، عدم ایجاد آن‌ها، با حکمت الهی در تنافی بوده و قبیح است. نسبت به این موارد، می‌توان گفت که انجام آن فعل بر خداوند واجب و ضروری است؛ به‌عنوان نمونه، یکی از مصادیق تمکین ایجاد تکالیف شرعی است. واضح است که بدون وجود تکالیف شرعی، مردم نمی‌توانند راه هدایت را بیابند و این با هدف خداوند از خلق انسان در تنافی است؛ بنابراین، هر فعلی که مصادیق اصل تمکین باشد، بر خداوند واجب است.

اما نسبت به مصادیق لطف که ایجاد آن‌ها صرفاً انسان‌ها را به اطاعت از خداوند نزدیک نماید، عدم ایجاد آن‌ها فُبحی نداشته و با صفات خداوند نظیر حکمت تنافی ندارد. در این موارد، دلیلی بر ضرورت تحقق لطف وجود ندارد، بلکه ممکن است حکمت خداوند اقتضا نماید به جهت آزمایش انسان‌ها، برخی اموری را که انسان‌ها را به اطاعت خداوند نزدیک می‌کند، محقق نسازد. عدم ضرورت الطاف را بر مبنای دو دلیل می‌توان تبیین نمود: ۱. نقد دلایل قاعده لطف؛ ۲. عدم تحقق برخی مصادیق الطاف. این دو دلیل در ادامه توضیح داده خواهند شد.

۳-۱. نقد دلایل قاعده لطف

چنانچه گذشت، دو دلیل برای اثبات اعتبار قاعده لطف بیان شده است. دلیل اول این بود که عدم ایجاد مصادیق لطف، موجب نقض غرض خداوند از اطاعتش شده و با حکمت الهی در تنافی است.

در نقد این استدلال می‌توان گفت آنچه به لحاظ عقلی ضروری می‌باشد، این است که خداوند اموری را که لازمه یافتن راه سعادت و اطاعت از اوست مهیا کند، اما هیچ ضرورتی ندارد هر چیزی که بنده یا بندگان شرط مطیع بودن خود بدانند، خداوند ایجاد نماید. حکمت خداوند مقتضی است که با ایجاد تکلیف و لوازم آن، شروط لازم برای اطاعت از خود را فراهم کند، اما ایجاد امور دیگری که شروط لازم برای اطاعت

نیستند، هیچ‌گونه ضرورت عقلانی ندارد. استدلال متکلمین برای اثبات وجوب الطاف این است که عدم ایجاد الطاف موجب نقض غرض خداوند از اطاعتش می‌شود؛ درحالی‌که اگر مصادیق الطاف در خارج تحقق پیدا نکنند، بشر می‌تواند با امور ممکن (امور معتبر در اصل تمکین نظیر بعثت انبیا و ...) خداوند را اطاعت کند. لذا عدم وجود مصادیق لطف، هرگز نقض غرض در اصل اطاعت خداوند نبوده و دلیل اول متکلمین فاقد هرگونه اعتبار است.

از همین رو، در میان متکلمین شیخ مفید تصریح می‌کند که ایجاد مصادیق الطاف، تنها از جهت جود و کرم خداوند است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ص ۵۹). این عبارت شیخ مفید به روشنی نشان می‌دهد که ایشان عدم ایجاد الطاف را مصداق نقض غرض و عدم حکمت خداوند نمی‌داند و لذا وی تلاش می‌کند بر مبنای جود و کرم، وجود الطاف را اثبات نماید که نقد این مبنا نیز در ادامه روشن می‌شود.

در نقد دلیل دوم که بر مبنای جود و کرم خداوند است، این استدلال از دو مقدمه تشکیل می‌شود: الف. ایجاد الطاف، لازمه جود و فضل خداوند است؛ ب. ایجاد لوازم جود و فضل، ضرورت و وجوب عقلی دارد.

در مورد ضرورت یا عدم الطاف، اختلاف نظر وجود دارد. ظاهر عبارات بسیاری از متکلمین در ابواب مختلف کلامی نشان می‌دهد که ایشان تفضّل (جود و کرم) را واجب نمی‌دانند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ص ۴۸؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۴۰؛ حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۸)، اما حتی اگر گفته شود که جود و کرم بر خداوند واجب است، این وجوب مخصوص زمانی است که معارض و مانع مهم‌تری وجود نداشته باشد. جود و فضل خداوند باید همراه صفات دیگری نظیر حکمت در نظر گرفته شود. ممکن است حکمت خداوند اقتضا نماید به سبب عواملی چون آزمایش انسان‌ها، اموری را که موجب نزدیک شدن به اطاعت است، ایجاد نماید. بنابراین، بر مبنای جود و کرم خداوند، نمی‌توان ضرورت قاعده لطف را اثبات نمود.

نظیر این اشکال توسط تفتازانی مطرح شده که ممکن است خداوند مصداق لطف را به سبب مصلحتی دیگر ایجاد نکند (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۲۲). در پاسخ به آن، برخی از





محققین معاصر گفته‌اند هیچ منعی در این که بندگان به سعادت برسند، وجود ندارد (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۰۷).

اما به نظر می‌رسد این پاسخ قابل قبول نیست؛ زیرا (همان‌طور که گذشت) این دنیا، مکان آزمایش و امتحان است و غرض از خلقت نیز این بوده که بندگان در مسیر امتحان و آزمایش قرار بگیرند و در این مسیر، بسیار طبیعی است که برخی راه شقاوت را برگزیده و به سعادت نرسند. بنابراین، آزمایش و امتحان که مصداق بارز حکمت خداوند است، می‌تواند عاملی اساسی در عدم وصول برخی انسان‌ها به سعادت باشد. با این توضیحات روشن می‌شود که دلایل ارائه شده بر اعتبار قاعده لطف فاقد اعتبار کافی هستند.

۳-۲. عدم تحقق برخی مصادیق لطف

یکی از دلایل دیگری که عدم ضرورت الطاف را اثبات می‌کند، این است که به وضوح موارد متعددی را می‌یابیم که مصداق قاعده لطف هستند، ولی در خارج تحقق پیدا نکرده‌اند. اگر این موارد بر خداوند ضرورت عقلی می‌داشتند، بر خداوند واجب بود که این مصادیق را در خارج محقق سازد؛ درحالی که خداوند چنین کاری را انجام نداده است. این امر نشان می‌دهد که اساساً انجام الطاف بر خداوند واجب نیست. در اینجا می‌توان گفت بهترین دلیل بر عدم ضرورت لطف، عدم ایجاد برخی مصادیق لطف در خارج است؛ به‌عنوان نمونه، شخصی فقیر را در نظر بگیرید که مشکلات مالی‌اش سبب شده اعتقاد دینی‌اش ضعیف شود یا حتی از بین برود. خداوند می‌داند اگر این فرد از مشکلات مالی‌های پیدا کند، اعتقاد دینی‌اش قوی‌تر می‌شود. اگر اعتبار قاعده لطف را بپذیریم، بر خداوند واجب است که این فرد را از مشکلات مالی‌های بخشد تا به اطاعت خداوند نزدیک‌تر شود، درحالی که خداوند ممکن است به سبب مصلحتی دیگر (که موارد آن در ضمن بحث شرور در کتب کلامی و فلسفی بررسی می‌شود) هیچ‌گاه این فرد را ثروتمند نگرداند. از این دسته مثال‌ها، موارد متعددی را می‌توان طرح کرد که مصداق قاعده لطف باشد و در خارج تحقق پیدا نکرده باشد و

این امر حاکی از عدم ضرورت قاعدهٔ لطف است. چنانچه از مباحث پیشین روشن شد، قاعدهٔ لطف به هر مصلحت دینی اطلاق نمی‌شود، بلکه تنها به اموری اطلاق می‌شود که اثری در اطاعت از خدا و پرهیز از گناه دارند. بر این اساس می‌توان گفت آنچه به لحاظ عقلی نسبت به خداوند ضروری می‌باشد، این است که خداوند طبق مصلحت و حکمت خود، مصالح مربوط به دین مردم را ایجاد نماید، اما ممکن است مصلحت در عدم ایجاد اموری باشد که موجب نزدیک شدن به خداوند می‌شود.

ممکن است دو پاسخ متفاوت به این ایراد بیان شود که در ادامه بررسی می‌شوند:

۱. اولین پاسخی که ممکن است در این رابطه بیان شود، نظریهٔ عدم وجوب الطاف شخصی است. آیت‌الله سبحانی در آثار کلامی خود بین انواع لطف تمییز قائل شده و معتقد هستند الطافی که صرفاً موجب نزدیک شدن شخصی خاص به اطاعت خداوند می‌شود، ضرورت عقلی ندارد. ایشان می‌گویند قول حق این است که تنها لطفی واجب است که باعث نزدیک شدن اکثر مردم به اطاعت خداوند می‌شود. در این موارد، انجام لطف بر خداوند واجب است؛ زیرا در غیر این صورت، تکلیف لغو و خلقت انسان عبث می‌شود. اما اگر شخصی بگوید که با روزی یا رفاه بیشتر به اطاعت خداوند نزدیک تر می‌شود، انجام این لطف بر خداوند واجب نیست؛ زیرا عدم لطف شخصی با حکمت الهی در تنافی نیست. تنها در مورد مصالح اکثریت انسان‌ها می‌توان گفت که عدم ایجاد آن‌ها با حکمت خداوند در تنافی است (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۳، صص ۵۷-۵۳).

اما به نظر می‌رسد که این پاسخ نیز کارآیی کافی را ندارد. فرض کنید هرگاه انسان‌ها کار خوبی انجام دهند، خداوند بلافاصله نعمتی خاص را به آن‌ها بدهد. انسان‌ها با مشاهدهٔ آن نعمت خاص، خیلی سریع نتیجهٔ عمل خاص خود را می‌بینند و این امر پیوسته آنان را به انجام اطاعت از خداوند نزدیک می‌نماید و از گناهان دور می‌نماید. در این مورد، این نعمت سریع موجب جبر نیز نمی‌شود؛ زیرا انسان همچنان مختار است که کار بد را انجام دهد، ولی عامل و محرّکی وجود دارد که اکثریت انسان‌ها را به سمت اطاعت خداوند فرا می‌خواند. این مورد را می‌توان مصداق لطف اکثریت (لطف نوعی) دانست، ولی مطمئناً این امر در خارج تحقق پیدا نکرده است؛ لذا می‌توان گفت انجام





الطافی که مطابق مصلحت اکثریت است نیز واجب نمی‌باشد.

استدلال آیت‌الله سبحانی بر نظریه خویش این است که عدم انجام الطاف نوعی (لطف اکثریت مردم) با حکمت الهی در تنافی است؛ درحالی که نه تنها ایجاد این الطاف نوعی با حکمت الهی در تنافی نیست، بلکه ممکن است حکمت الهی اقتضا نماید تا برخی از الطاف نوعی (لطف اکثریت مردم) را ایجاد نکند تا مردم بیشتر آزمایش شوند. آزمایش مردم نیز لازمه حکمت الهی است و لازمه آزمایش گاهی این است که خداوند چیزی را ایجاد کند که به واسطه آن، برخی ممکن است با اختیار و آزادی اراده خویش، از اطاعت خداوند دور شوند. در مثال فوق، «لطف نوعی» مقتضی است که هرگاه انسان‌ها کار خوبی انجام دهند، خداوند بلافاصله نعمتی خاص را به آن‌ها بدهد (زیرا این کار موجب نزدیک شدن اکثر مردم به اطاعت خداوند می‌شود)، اما بدین لحاظ که خداوند می‌خواهد مردم را آزمایش سخت‌تری نماید، این لطف نوعی را ایجاد نکرده است. ایجاد مصالح دینی لازمه حکمت الهی است، اما این مصلحت لزوماً چیزی نیست که اکثر انسان‌ها را به اطاعت خداوند نزدیک کند (قاعده لطف)، بلکه گاهی اوقات چیزی است که انسان‌ها را در مسیر آزمایش و سختی قرار می‌دهد و در این مسیر ممکن است افراد زیادی از اطاعت خداوند دور شوند.

نظیر این اشکال توسط برخی از معتزله نیز مطرح شده که لازمه وجوب لطف، عدم وجود کفار و گناهکاران است و در پاسخ به آن برخی از متکلمین معاصر چنین پاسخ گفته‌اند که وجوب لطف در صورتی است که به حد اجبار نرسیده و اختیار بندگان باقی بماند (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق، صص ۱۱۲-۱۱۱). اما به نظر می‌رسد این پاسخ مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا چنانچه در مثال فوق (نعمت دادن به انسان‌ها بلافاصله بعد از اطاعت خداوند) روشن شد، الطاف الهی می‌تواند به صورتی باشند که به حد اجبار نرسند و در عین حال موجب شوند که همه یا اکثر مردم کافر نشوند. بنابراین، عدم وجود این مصادیق لطف نوعی، حاکی از عدم وجوب آن‌ها است.

۲. پاسخ دیگری که ممکن است در این رابطه بیان شود این است که اگر واقعاً در این موارد، ایجاد لطف سبب نزدیک شدن انسان‌ها به اطاعت خداوند شود، ایجاد آن‌ها

بر خداوند واجب است. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که انسان‌ها توان تشخیص مصداق لطف را ندارند. انسان‌ها تنها می‌توانند بگویند خداوند ضرورتاً الطاف را ایجاد می‌کند، اما این که مصداق لطف چه چیزی است، همیشه یا در بسیاری از موارد از عهده عقل انسان خارج است. عقل انسان محدودیت‌های مخصوص به خود را دارد و این محدودیت‌ها سبب می‌شود همیشه یا در بسیاری از موارد، انسان نتواند راجع به افعال الهی قضاوت کند که چه فعلی مصداق لطف و چه فعلی مصداق عدم لطف است.

در میان معاصرین، آیت‌الله جوادی آملی معتقدند که در برخی از موارد مثل ضرورت بعثت، عقل انسان می‌تواند تشخیص دهد که این کار مصداق لطف است، اما در موارد دیگر عقل انسان نمی‌تواند بفهمد که این کار مصداق لطف است یا نه. آنچه صدورش از خداوند واجب است، لطف واقعی است، نه لطف به حسب تشخیص ما و لذا هر چه را که ما لطف بدانیم، نمی‌شود گفت که صدورش از خداوند واجب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۶).

اما این نظریه هم با مشکلات مخصوص به خود مواجه است. اگر کسی بگوید عقل انسان هرگز توان تشخیص مصداق لطف را ندارد، دیگر نمی‌توان راجع به ثمرات قاعده لطف سخن گفت؛ زیرا عقل انسان توان تشخیص مصداق لطف را ندارد. محقق نراقی هم به این ایراد اشاره می‌کنند که اگر قاعده لطف را تنها ناظر به مقام ثبوت (واقع) بدانیم، دیگر هرگز نمی‌توان تشخیص داد که برخی امور، مصداق لطف واقعی و نفس‌الامری هستند و این قاعده دیگر هیچ ثمره‌ای ندارد (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۷۰۶).

اما آیت‌الله جوادی منکر این نیستند که در برخی از موارد، عقل انسان می‌تواند تشخیص دهد که چه فعلی مصداق لطف است؛ ایشان منکر کلیت این ادراک عقلی هستند. به نظر می‌رسد این پاسخ نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا همان عقلی که تشخیص می‌دهد ضرورت بعثت مصداق قاعده لطف است، همان عقل تشخیص می‌دهد که مثال‌های پیشین نیز مصداق قاعده لطف هستند. به عبارت دیگر، دو صورت قابل طرح است:

الف: اگر کسی بگوید قاعده لطف تنها ناظر به مقام ثبوت است و عقل انسان توانایی





کشف مصادیق لطف را ندارد، این سخن با ثمراتی که متکلمین برای این قاعده بر شمرده‌اند، تناقض دارد؛ زیرا فرض متکلمین این است که در مقام اثبات، امکان تشخیص مصادیق لطف وجود دارد و به همین جهت ثمرات متعددی را برای این اصل بر شمرده‌اند. همچنین برخی از اشاعره در ذیل بحث لطف گفته‌اند که عقل انسان توانایی کشف مصادیق لطف را ندارد و لذا هیچ فعلی را نمی‌توان بر خداوند واجب دانست (رازی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۸۱). در پاسخ، متکلمین شیعه این قاعده را ناظر به مقام اثبات دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که عقل با تشخیص مصادیق لطف می‌تواند وجوب این مصادیق را (به معنای ضرورت انجام عقلی و قبح ترک آن) به خداوند نسبت دهد (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۴۲).

ب: اگر کسی بگوید قاعده لطف نسبت به ثمراتی که متکلمین بر شمرده‌اند، ناظر به مقام اثبات است و نسبت به موارد دیگر عقل انسان توان تشخیص ندارد، این مشکل مطرح می‌شود که هیچ فرقی بین این مصادیق و مصادیق دیگر وجود ندارد؛ همان عقلی که ضرورت بعثت را مصداق لطف می‌داند، همان عقل هم مثال‌های پیشین را مصداق لطف می‌داند. در اینجا نمی‌توان از معیاری دوگانه استفاده کرد. در صورت استفاده از معیار دوگانه، این قاعده، بی‌معیار شده و معلوم نیست چرا در برخی موارد حکم عقلی معتبر شمرده می‌شود و در موارد دیگر کنار گذاشته می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت، عقل انسان برخی امور را مصداق قاعده لطف می‌داند و در عین حال این مصادیق در خارج تحقق پیدا نکرده‌اند. در نتیجه، ایجاد مصادیق لطف ضرورت ندارد.

۴. ثمرات قاعده لطف

با بی‌اعتبار دانستن قاعده لطف، اولین سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که متکلمین شیعه موارد مختلفی چون وجوب بعثت انبیا (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۳)، لزوم عصمت انبیا (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۷)، ضرورت وعده و وعید (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۶۳)، حُسن آلام ابتدایی (حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۴)، ضرورت امام (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق «ب»، ص ۳۹)، ضرورت ولایت فقیه (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۴۱۷-۴۱۵) و حجیت اجماع (کاظمی، بی‌تا، ص ۱۱۵)

را به عنوان ثمرات قاعده لطف بر شمرده‌اند. آیا لازمه نامعتبر دانستن قاعده لطف این است که دیگر امور فوق را لازم و ضروری ندانیم؟

به نظر می‌رسد بررسی تک‌تک ثمراتی که برای قاعده لطف بر شمرده‌اند، نیازمند مجال مفصّلی است. اما از نگاه نگارنده، بیشتر موارد فوق ضرورت دارند، اما ضرورت‌شان ناشی از قاعده لطف نیست، بلکه این امور یا جزو لوازم اصل تکلیف و از ثمرات قاعده تمکین هستند یا این که بر اساس حسن و قبح عقلی، ضرورت آن‌ها اثبات می‌شود.

در مباحث پیشین توضیح دادیم که متکلمین شیعه، لطف را اصلی زائد بر تمکین می‌دانند. ایشان معتقدند بعد از وجود کلیه شرایط و لوازمی که موجب ایجاد قدرت بر اطاعت می‌شود (اصل تمکین)، بحث لطف مطرح می‌گردد. بدون وجود مصادیق اصل تمکین، اطاعت از خداوند ممکن نیست؛ اما بدون وجود مصادیق لطف، امکان اطاعت از خداوند وجود دارد (حلی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۸-۱۰۷). چنانچه در ادامه مباحث روشن خواهد شد، برخی لوازم شمرده شده برای قاعده لطف، در واقع ثمرات اصل تمکین هستند.

برخی دیگر از ثمرات قاعده لطف نیز با استناد به اصل حسن و قبح عقلی اثبات می‌شوند. البته قاعده لطف نیز متفرّع بر اصل حسن و قبح عقلی است. اما در ادامه روشن خواهد شد که با استناد به اصل حسن و قبح عقلی، بدون نیاز به پذیرش قاعده لطف می‌توان برخی از امور فوق را ضروری دانست.

اکنون به طور دقیق وارد موارد فوق می‌شویم تا بررسی کنیم که ثمرات مطرح شده برای قاعده لطف درست هستند یا نه. ثمراتی که در این مقاله بررسی می‌شوند عبارت‌اند از:

۱. وجوب بعثت: متکلمین شیعه بعثت انبیا را مصداق قاعده لطف دانسته و چون هر لطفی را بر خداوند واجب می‌دانند، برانگیخته شدن پیامبران را ضروری می‌دانند. از نگاه ایشان، علت لطف بودن بعثت انبیا این است که بعثت انبیا مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۳). منظور از تکالیف عقلی، اموری هستند که عقل انسان به تنهایی حُسن آن‌ها را تشخیص می‌دهد؛ مثل خوبی عدالت، امانتداری، وفای به وعده و متکلمین شیعه می‌گویند از این جهت تکالیف شرعی لطف در تکالیف عقلی هستند





که با وجود مواظبت بر تکالیف شرعی، انسان به انجام تکالیف عقلی و ترک مناهی عقلی نزدیک تر می شود (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴).

به نظر نگارنده، اگر کسی بگوید بعثت انبیا از این جهت لازم و ضروری است که بدون بعثت انبیا ممکن نیست بشر راه سعادت خود را کشف کند، این استدلال را می توان معتبر دانست؛ اما در این صورت، بعثت انبیا بر اساس اصل تمکین دانسته شده است، نه قاعده لطف. اصل تمکین اقتضا می کند که خداوند هر چیزی را که برای وصول به اطاعت انسان و سعادت وی ضروری است مهیا سازد و این ربطی به قاعده لطف ندارد.

اما اگر کسی طبق قاعده لطف، بعثت انبیا را از این جهت ضروری بداند که تکالیف شرعی موجب نزدیک شدن به انجام تکالیف عقلی می شوند، اصل استدلال بی اعتبار می شود؛ زیرا همان طور که قبلاً توضیح دادیم، هیچ ضرورتی وجود ندارد که خداوند تکالیف عقلی را با تکالیف شرعی تأکید نماید؛ اگر به فرض در مورد یکی از تکالیف عقلی، تکلیف شرعی وجود نداشته باشد، فُبحی از ناحیه خداوند صورت نگرفته است. نتیجه آن که تکالیف شرعی به دو گروه تقسیم می شوند:

الف: در مورد تکالیفی که عقل به تنهایی آن‌ها را درک می کند (با توجه به عدم تمامیت قاعده لطف)، وجود تکلیف شرعی هیچ گونه ضرورت عقلی ندارد و عدم وجود تکلیف شرعی در این موارد با حکمت یا صفات ذاتی دیگر خداوند تناقضی ندارد.

ب: نسبت به تکالیفی که انسان آن‌ها را بدون شرع درک نمی کند، تکلیف شرعی ضرورت دارد، اما این ربطی به قاعده لطف ندارد، بلکه به اصل تمکین برمی گردد.

ممکن است این اشکال در اینجا مطرح شود که مراد متکلمین از اصل تمکین صرفاً وجود قدرت، عقل و اموری از این دست است و اساساً شامل «هر امری که عدم ایجاد آن موجب عدم امکان اطاعت از خدا شود» نمی گردد.

در پاسخ می گوئیم اولاً عبارات متکلمین خلاف این نظر را نشان می دهد؛ زیرا ایشان تصریح نموده اند اموری نظیر اصل تکلیف که بدون آن‌ها اطاعت از خداوند ممکن

نیست، ذیل اصل تمکین قرار می‌گیرد و قاعده لطف اصلی زائد بر تکلیف است و تنها شامل مواردی می‌شود که با وجود یا عدم وجود آنها همچنان امکان اطاعت وجود دارد (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۲۷۷). این تعریف نشان می‌دهد که مراد ایشان از تمکین، صرفاً وجود اموری نظیر قدرت و عقل نیست.

ثانیاً بر فرض کسی اصرار ورزد که مراد از اصل تمکین، تنها قدرت و ابزار اطاعت از خداوند است و شامل سایر اموری که بدون آنها اطاعت از خداوند ممکن نیست (نظیر برانگیختن انبیا) نمی‌شود و این امور با قاعده لطف اثبات می‌شوند. در پاسخ می‌توان گفت حتی طبق این فرض (که البته مطابق توضیحات فوق، اصل این فرض مورد قبول نگارنده نیست)، تنها لطفی که بدون آن اطاعت خداوند ممکن نباشد، وجود عقلی دارد و بقیه مصادیق لطف هیچ‌گونه ضرورت عقلی ندارند.

۲. عصمت انبیا: ثمره دیگری که برای قاعده لطف بیان شده این است که لازمه لطف الهی این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از هر گونه امر متفّر کننده‌ای (در اخلاق مثل رذائل اخلاقی یا در خلق جسمانی مثل بیماری جذام و برص یا نسبت مثل زنا و پستی اجداد) منزّه باشد؛ زیرا این امور سبب می‌شوند مردم قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نپذیرفته و به معجزه او نگاه نکنند. بنابراین، پاکی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این امور، از الطافی است که موجب نزدیک شدن مردم به اطاعت خداوند و میل قلبی آنها به او می‌شود (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۷).

به نظر می‌رسد گرچه عصمت به لحاظ عقلی ضروری است، اما این ضرورت ناشی از قاعده لطف نیست، بلکه با توجه به اصل حسن و قبح عقلی می‌توان گفت اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معصوم نباشد، مردم دچار تردید در راستگویی و جایگاه الهی پیامبر می‌شوند و از همین رو، با در نظر گرفتن اصل حسن و قبح عقلی، حکمت الهی مقتضی عصمت است. عصمت از بیماری‌های نفرت‌انگیز نظیر برص و جذام نیز بر مبنای حکمت الهی قابل طرح است. دلیلی که متکلمین شیعه بر لزوم عصمت انبیا از این امور مطرح نموده‌اند این است که در صورت ابتلای پیامبران به این بیماری‌ها، مردم عموماً از پیامبر و سخنان وی روی گردان شده و به معجزات وی نظر نمی‌افکنند (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۷). در اینجا نیز بر مبنای حسن و قبح عقلی می‌توان چنین استدلال کرد که اگر پیامبران از این





بیماری‌ها مصون نباشند، مردم از ایشان و سخنانشان روی گردان می‌شوند و این نوعی نقض غرض از بعثت انبیا بوده و با حکمت الهی تنافی دارد. بنابراین، عصمت در این موارد نیز با لحاظ صرف حسن و قبح عقلی قابل اثبات است و نیازی به طرح قاعده لطف نیست.

۳. لزوم وعد و وعید: در مورد این که عمل به وعد و وعید واجب است یا نه، بین متکلمین عدلیه اختلاف نظر وجود دارد. متکلمین معتزله عمل به وعد و وعید را واجب می‌دانند، اما متکلمین شیعه معتقدند عمل به وعید ضروری نیست. اما فارغ از این که عمل به وعید واجب است یا نه، مسئله دیگر این است که اصل وعده و وعید دادن آیا ضرورت عقلی دارد یا نه؟ در اینجا متکلمین عدلیه با استناد به قاعده لطف معتقدند اصل وعده و وعید دادن، عملی لازم و ضروری است؛ زیرا این که خداوند مردم را به بهشت و نعمت‌های آن وعده و به عذاب‌های جهنم وعید می‌دهد، موجب می‌شود مردم به اطاعت خداوند نزدیک‌تر شوند (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۶۳).

به نظر می‌رسد لزوم وعده و وعید نیز با اصل حسن و قبح اثبات می‌شود و نیازی به قاعده لطف نیست. با توجه به این که افعال خداوند حکیمانه است، خدایی که اصل تکلیف را برای سعادت بشر تشریح نموده، لازم است ضمانتی عملی را نیز در اختیار انسان‌ها قرار دهد تا انگیزه کافی برای ایجاد اعمال صالح و پرهیز از گناهان به دست آید. با استناد به حکمت الهی (بدون نیاز به قاعده لطف) می‌توان ضرورت وجود وعده و وعید را اثبات کرد.

۴. حُسن آلام ابتدایی: از نگاه متکلمین شیعه، دردهایی که فرد در عمر خود با آن‌ها مواجه می‌شود یا به سبب استحقاق است که به آن‌ها «آلام استحقاقی» می‌گویند یا این که به سبب نفعی است که به خود فرد یا دیگران می‌رسد. متکلمین شیعه این نفع را علت حُسن آلام ابتدایی دانسته‌اند و معتقدند این نفع، مصداق لطف است (حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۴).

به نظر می‌رسد حُسن آلام ابتدایی هیچ ربطی به قاعده لطف ندارد. مبنای متکلمین این است که خوبی این دردها به سبب منافی است که این دردها دارند، اما واضح است

که هر منفعتی لطف نیست. البته به معنای لغوی می‌توان هر نفعی را مصداق لطف دانست، اما این ربطی به معنای اصطلاحی (نزدیک شدن به اطاعت خدا و دور شدن از معصیت) ندارد. از همین رو نیز متکلمین علی‌رغم این که وجود مصادیق لطف را ضروری دانسته، اما وجود آلام ابتدایی را واجب ندانسته‌اند، بلکه صرفاً به جهت وجود برخی منافع، آن‌ها را خوب می‌دانند.

نتیجه این که به نظر می‌رسد بسیاری از ثمراتی که برای قاعده لطف بیان شده، با استناد به اصول عقلی دیگر قابل اثبات هستند و برای اثبات آن‌ها نیازی به قاعده لطف نیست.

نتیجه‌گیری

با ملاحظه دلایل و توضیحات فوق، نتایج زیر به دست می‌آید:

- اموری که بدون انجام آن‌ها امکان اطاعت خداوند ممکن نیست، بر مبنای اصل تمکین ضرورت دارند. قاعده لطف از جمله اموری است که اطاعت خداوند با وجود یا عدم آن‌ها ممکن است.
- هیچ دلیلی بر اعتبار قاعده لطف وجود ندارد، حتی در مواردی مثل امتحان الهی، مقتضای حکمت الهی، عدم وجود لطف (به معنای اصطلاحی علم کلام) است. شاهد دیگر بر عدم ضرورت لطف این است که می‌توان مصادیق زیادی از لطف را در نظر گرفت که تحقق پیدا نکرده‌اند.
- با وجود بی‌اعتباری قاعده لطف، اموری نظیر ضرورت بعثت انبیا، ضرورت وعد و وعید، عصمت و ... را می‌توان بر مبنای اصول دیگر عقلی اثبات کرد و در این موارد نیازی به قاعده لطف نیست.



فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۹). بيروت: دار الفكر.
۲. تفتازانی، سعدالدين. (۱۴۰۹ق). شرح المقاصد (ج ۴). قم: شريف رضى.
۳. جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). ولايت فقيه. قم: مؤسسه اسراء.
۴. حلبی، ابوالصلاح. (۱۴۰۴ق). تقريب المعارف. قم: الهادی.
۵. حلّی، حسن بن يوسف بن مطهر. (۱۳۸۲). كشف المراد (تعلیقات جعفر سبحانی). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۶. حمصی رازی، سدیدالدين. (۱۴۱۲ق). المنقذ من التقليد (ج ۱). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. خرازی، سیدمحسن. (۱۳۸۳). قاعدة لطف. فصلنامه انتظار، (۹-۸)، صص ۸۴-۶۳.
۸. رازی، فخرالدين. (۱۴۱۱ق). المحصل. عمان: دار الرازی.
۹. ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۸۲). قاعدة لطف و وجوب امامت. فصلنامه انتظار، (۵)، صص ۱۳۲-۱۱۱.
۱۰. ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۶). عقاید استدلالی (ج ۱). قم: نشر هاجر.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی. (۱۴۱۸ق). القواعد الكلامية. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۲. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۸). الالهيات (ج ۳). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۳. سبحانی، جعفر. (۱۴۲۰ق). رسالة في التحسين و التبسيط العقليين. قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. سيد مرتضى. (۱۴۱۱ق). الذخيرة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. شيخ مفيد. (۱۴۱۳ الف). اوائل المقالات. قم: المؤتمر العالمی للشيخ المفيد.
۱۶. شيخ مفيد. (۱۴۱۳ ب). النكت الاعتقادية. قم: المؤتمر العالمی للشيخ المفيد.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۶ق). الاقتصاد. بيروت: دار الاضواء.
۱۸. طوسی، نصيرالدين. (۱۴۰۵ق). تلخيص المحصل. بيروت: دار الاضواء.
۱۹. طوسی، نصيرالدين. (۱۴۰۷ق). تجريد الاعتقاد. قم: دفتر تبليغات اسلامی.

۲۰. غنوی، امیر؛ زارعی بلشتی، محمود. (۱۳۹۲). نقد برهان لطف و کاربرد آن در اثبات ضرورت امامت. فصلنامه مشرق موعود، ۷(۲۵)، صص ۷۹-۵۱.
۲۱. فاضل مقداد. (۱۴۰۵ق). ارشاد الطالبین. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). العین (ج ۷). قم: هجرت.
۲۳. کاظمی، اسدالله بن اسماعیل. (بی تا). کشف القناع. تهران: نشر شیرازی.
۲۴. کریمی، حمید. (۱۳۹۴). بازخوانی انتقادی ادله موافقان و مخالفان قاعده لطف در مباحث کلامی. اندیشه نوین دینی، ۱۱(۴۲)، صص ۸۰-۶۷.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۲). انوار الاصول (تهیه و تنظیم: احمد قدسی). قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۶. میرزای قمی، ابوالقاسم. (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمة (ج ۳). بی جا، دار احیاء الکتب الاسلامیه.
۲۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۷ق). عوائد الایام. تهران: انتشارات دفتر تبلیغات.



References

1. Farahidi, K. (1410 AH). *Al-Ain*. (vol. 7). Qom: Hijrat. [In Arabic]
2. Fazel Miqdad. (1405 AH). *Irshad al-Talebeen*. Qom: Ayatollah Marashi Library Publications. [In Arabic]
3. Ghanavi, A., & Zarei Belsheti, M. (1392 AP). Critique of the argument of grace and its application in proving the necessity of Imamate. *Journal of Mashriq Maw'ud*, 7(25), pp. 51-79. [In Persian]
4. Halabi, A. (1404 AH). *Taqrib al-Ma'arif*. Qom: Al-Hadi. [In Arabic]
5. Helli, H. (1382 AP). *Kashf al-Murad*. (Sobhani, J. Ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Persian]
6. Homs Razi, S. (1412 AH). *Al-Naqaz min al-Taqlid*. (vol. 1). Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
7. Ibn Manzoor, M. (1414 AH). *Lisan al-Arab*. (Vol. 9). Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
8. Javadi Amoli, A. (1389 AP). *Wilayat Faqih*. Qom: Isra Institute. [In Persian]
9. Karimi, H. (1394 AP). A Critical Study of the arguments of the proponents and opponents of the rule of grace in theological discussions. *Modern Religious Thought*, 11(42), pp. 67-80. [In Persian]
10. Kazemi, A. (n.d.). *Kashf al-Qina'*. Tehran: Shirazi Publications.
11. Kharazi, S. M. (1383 AP). Rule of grace. *Journal of Intizar*, (8-9), pp. 63-84. [In Persian]
12. Makarem Shirazi, N. (1382 AP). *Anwar al-Osul*. (Ghods, A, Ed.). Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School. [In Persian]
13. Mirza Qomi, A. (1430 AH). *Qawanin al-Muhkamah*. (vol. 3). Dar Al-Ihya Al-Kotob Al-Islamiya. [In Arabic]
14. Naraq, A. (1417 AH). *Awa'id al-Ayam*. Tehran: Islamic Propagation Office Publications. [In Arabic]



نظر
صدر

سال بیست و هشتم، شماره اول (پیاپی ۱۰۵)، بهار ۱۴۰۱

15. Rabbani Golpayegani, A. (1382 AP). The rule of grace and necessity of Imamate. *Journal of Intizar*, (5), pp. 111-132. [In Persian]
16. Rabbani Golpayegani, A. (1396 AP). *Argumentative beliefs* (vol. 1). Qom: Hajar Publications. [In Persian]
17. Rabbani Golpayegani, A. (1418 AH). *Theological rules*. Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
18. Razi, F. (1411 AH). *Al-Muhasal*. Oman: Dar al-Razi. [In Arabic]
19. Sayyid Murtada. (1411 AH). *Al-Zakhirah*. Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
20. Sheikh Mofid. (1413 AH). *Al-Nukat al-Itiqadiya*. Qom: Al-Mutamar al-Alami le al-Sheikh Al-Mufid. [In Arabic]
21. Sheikh Mofid. (1413 AH). *Awa'il al-Maqalat*. Qom: Al-Mutamar al-Alami le al-Sheikh Al-Mufid. [In Arabic]
22. Sobhani, J. (1388 AP). *Theology* (Vol. 3). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Persian]
23. Sobhani, J. (1420 AH). *Resalat fi al-Tahsin wa al-Taqbih al-Aqliin*. Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
24. Taftazani, S. (1409 AH). *Sharh al-Maqasid*. (vol. 4). Qom: Sharif Razi. [In Arabic]
25. Tusi, M. (1406 AH). *Economy*. Beirut: Dar Al-Azwa. [In Arabic]
26. Tusi, N. (1405 AH). *Talkhis al-Muhasil*. Beirut: Dar Al-Azwa. [In Arabic]
27. Tusi, N. (1407 AH). *Tajrid al-Itiqad*. Qom: Islamic Propaganda Office. [In Arabic]

